

متن پرسش

با عرض سلام و خدقوت نظرتون را ميخواستم بدونم در باره اظهارات زير. آيا اين وحدت وجودی که در متن زير بررسی شده، آيا همان وحدت وجود ملاصدرا است يا اشتباه تصور کردند و از دل آن نسبی گرایي را درآورده اند؟ متن: چند روز پيش پسر مـحی الدینـ ميگفت: بابا ميخواستم به دوستم بگويم که خدايشان را نپرسند و خدای ما را بپرستند. گفتم: خوب. چرا نگفتی؟ گفت: با خودم فکر کردم شايد ناراحت بشه، نگفتم. ***** با خود فکر کردم اين چه مقوله ايست که ما مسلمانها دائماً درصد "هدايت زبانی" ديگران به دين خودمان هستيم؟! محی الدین فرزندیست که اساساً در محیطی بزرگ شده که دائماً احترام به اديان ديگر و نقد "خود" را دیده و شنیده است، ولی با اين حال درصد هدايت زبانی "ديگری" است! مسلمان جماعت را جان به جانش کنند دست از هدايت ديگری بر نمیدارد و خودش را برتر می بيند. خیلی براي اين حرف محی الدین عجيب بود. گرچه به خودش اجازه نداد بر زبان بياورد ولی با اين حال براي عجيب بود که چرا خدای دين خود را برتر از خدای دين دوست بودايی اش می داند و می بيند! چرا او برغم اينکه در خانه و محیطی بزرگ شده است که "وحدت اديان" و "وحدت وجود" مشی عملی و نظريش بوده، بازهم در پس و پشت ذهنش، خود را مکلف به هدايت زبانی "ديگری" می بيند!! اين "خود برتريني" هستی شناختی(نه روانشناختی) چيزی است که سالها ذهن مرا به خود مشغول کرده است. من نمیتوانم به صرف اينکه دين اسلام برترين اديان و کامل ترين اديان است، "خود" را برتر از ديگران ببينم تا چه رسد به اينکه بخوادم آنها را با زبان به مشی و منش خود دعوت کنم. هرگاه رفتم تا غير مسلمانی را به اسلام دعوت کنم خود را مخاطب اين کلام وحی دیدم که ميفرمايد: مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ(بقره/ ۱۷) "سرگذشت آنان مانند کسانی است که آتشی افروختند، چون آتش پيرامونشان را روشن ساخت، خدا نورشان را خاموش کرد و آنان را در تاریکهايی که مطلقاً نمديدند وا گذاشت" شايد کسانی با توسل به "شبه علوم وهمی"، شأن نزول اين آيه را برای "منافقان" بدانند و "خود" را مخاطب اين کلام الهی نبينند! ولی من نمیتوانم خود را اينگونه فریب دهم و مصداق اين آيه نبينم. واقعاً چرا نبايد خود را مصداق اين آيه ببينم؟ آيا وقتی نماز ميخوانيم، نوری از نمازمان برميخيزد؟ ايا از عبادات ما نوری برميخيزد؟ چگونه است که هم نماز ميخوانيم و هم مغرور و متکبر هستيم؟ کدام عبادت ما ميتواند مُرده زنده کند؟ کدام عمل صالح ما ميتواند اتاق تاریک خانه مان را روشن سازد؟ ايا براستی ما ميتوانيم با يك "حمد" بيماری را شفا دهيم؟ اگر اينطور نيست، پس لاف بيهوده نبايد بزيم و به آنچه اولياء دين دارند، غره نشويم. به قول

ما ترکها "تو رو سن نه"! من هرگاه توانستم با یک "ذکر" یک بیمار را شفا دهم و با یک "کلمه" مُرده را زنده کنم و با "عملم" اسباب آرامش و راحتی برای مردمان فراهم کنم، آنگاه به خود اجازه میدهم "دیگری" را به دین خود دعوت کنم. این است معنای آن حرفی که میزنیم و میگوییم: دوران اسلام گرایى به پایان رسیده است.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: اگر بر اساس نوری که به قلب شما رسیده است بخواهید انسانها را هدایت کنید حرف همین است که میفرمایید. ولی وقتی بر اساس نوری که بر قلب حضرت محمد «صلوةالله علیه وآله» و اهل البیت «علیهم السلام» بخواهید متذکر سخن آنان باشید تا در آن اردوگاه جای بگیری کار خوبی است. حضرت امیرالمؤمنین «علیه السلام» به فرزندشان میفرماید: «وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ تَكُنْ مِنْ أَهْلِهِ» امر به معروف کن تا از اهل معروف باشی. معروف یعنی آنچه حق و پسندیدنی است و انبیاء اهل معروف اند. آیا با توجه به این امر می توان گفت دوران اسلام گرایى به پایان رسیده است یا باید گفت تازه شروع شده است زیرا تنها اسلام است که با ابعاد عمیق انسانهای سرگشتهی این دوران گفتگوها دارد. در ضمن وحدت وجودی که مورد بحث در محافل عرفانی است. در مورد نحوهی حضور مطلق حضرت حق است و این که مخلوقات در عرض خدا نیستند بلکه همه مظاهر انوار اسماء الهی اند. موفق باشید